



دختر کوبانی!

حسن حسام

در نگاه آهوانه‌ات
آئینه
آب می‌شود
و دیوار شب
خراب می‌شود
آن‌گاه که عشق و آزادی
به چون گیسوان تو
شکن
در شکن
گره می‌خورند

*

در خاموشای شب
برمی‌خیزی
خواب‌آلود
گیسوان را می‌بافی
قطار فشنگ حمایل دوش
بند پوتین
سفت می‌کنی
چشم می‌چرخانی
و گوش می‌خوابانی
هشیاری
و بی‌داری
نیمی
ز عشق
لبالب
نیمی
ز کینه
سرشاری

*

هر سایه می‌تواند
مردی باشد بی‌چهره
بچون قصابی
خبره
با چنگالی
خونین
و ایمانی
تیره
پس؛
صدای سقوط برگ را هم
باید شنید

و تو
می‌شنوی
رهوار و سرشار،
پاورچین
پاورچین
از سنگری
به سنگر دیگر
پای می‌کشی
تا جهان پیر
در رنگین کمان رؤیایت
جوان و تازه شود
این‌جا؛
در این خراب‌آد
در برابر بی‌دادی
که چون طوفان
زمین را می‌درد
خانه را می‌برد
تاداعشی بزاید،
پاسدار عشقی تو
هوای تازه مایی

*

در چارگوشه زمانه‌ی تاریک
در این جهنم سوداگری
و رسوایی
در قتل‌عام زیبایی
کودکانت
هزار هزار

له می‌شوند
با بمب و توپ خانه و خواری
گرسنگی و بیماری
از شمال و از جنوب
مغرب و مشرق
درقند هارو دهلی و نیجر
در اصفهان و سقزو تبریز
در غزه و دیاله و شامات
در نینوا و موصل و تکریت
در چادرهای بی‌شمار
مردم آواره
در خون و خوف و گنداب
در سنگرهای بی سلاح عین العرب...
آهای ی ی
دختر کوبانی!
نماد جنگیدن
به چنگ و باد ندان
برای آزادی
و داد و آبادی!
می‌مانی
می‌مانی
می‌مانی
بامردمان خاموش
بامردمان تلخ

پاریس
۲۰۱۴/۱۰/۲۳